



۲۰۱۸/۱۰/۱۴



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

( قسمت بیست و هشتم )

یادداشت: تحریر این قسمت هم چنان، مانند آنچه که در سلسله مقالات قبلی ذکر شده است، بتاریخ ۲۰۱۱/۰۸/۰۷، انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تایپی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متبای متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

وطنپرستان افغانی خاصناً از ناحیه احساس حقارت ملی با خشم و غضب غیرقابل تحمل، دست و پا می زده اند. وقتی در حوالی صبح ۳ سپتمبر ۱۸۷۹م (قریب شش ماه پس از مرگ امیرشیر علی خان و حدود سه ماه پس از امضای معاهده گندمک)، در مقابل دیوار های نمایندگی انگلیس در کابل، یک برخورد بی ارزش بین محافظین نمایندگی و مردم بوقوع پیوست، این حادثه کوچک و بی ارزش به قیام عمومی مردم مبدل گردید. درین حادثه «کاوگناری» (Cavagnari) و تمام افراد نمایندگی را یکجائی بقتل رسانیدند. لیکن متجاوزین انگلیسی نمی خواستند کاملاً با دست خالی باشند. واحد های نظامی انگلیسی مستقر در دره «گورم»، که بنام واحد های بخش کابل نامیده شده بود، تحت فرماندهی جنرال «ف. رابرتس» (F. Roberts) بسوی کابل حرکت آورده شد، این واحد ها، مدافعین مردم را که سلاح های نا کار آمد در دست داشته اند، بشکست روبرو ساختند. بتاریخ ۱۲ اکتوبر ۱۸۷۹م بر حسب همین گزارش، متجاوزین انگلیسی، کابل را تحت تصرف آنها، در آوردند. اشغالگران، انگلیس دهات اطراف را به آتش زده، با کسانی که تحت اشتباه اشتراک در حمله بر نمایندگی قرار گرفته بودند، برخورد وحشیانه و بی رحمانه، نمودند. «رابرتس» امیر محمد یعقوب خان را مجبور به صرف نظر از تاج و تخت نمود. اما این سیاست ترور، عدم مؤثریت خود را ثابت ساخت. جنبش پارتیزان ها سراسر کشور را در بر گرفت. قوای انگلیسی در شهر های بزرگ به محاصره گرفته شدند. افراد ارتباطی آنها بقتل رسانیده می شدند. وقتی هم بوده است که بدون نگهبانان مطمئن می بوده اند، درین زمان مداخله گران انگلیسی خود آنها را فقط در عقب دیوار های قلعه "شیر پور" محفوظ احساس می نموده اند.

وضعیت فاجعه آمیز مشابه با جنگ اول افغان - انگلیس، بار دیگر در برابر برتانوی های استعماری در نیم قاره هند قرار داشت. بدین ترتیب باید فکر آنرا می نمودند که چگونه ازین وضعیت با تلفات جانی و خسارات مادی کمتر بیرون آیند و خود را از منطقه بیرون کشند. وقتی در آغاز سال ۱۸۸۰م عبدالرحمن خان «برادر زاده امیر شیرعلی خان متوفی» (در حقیقت نواسه عموی امیر شیرعلی خان: نویسنده)، وارد شمال کشور گردید، انگلیس این فرصت را مساعد شمرده، تصمیم اتخاذ نمودند تا قدرت را به او واگذار نمایند. زمانی عبدالرحمن خان در مبارزه علیه عموی پدرش بر سر تخت و تاج شکست خورده بود.

درین رابطه مثالهای زیادی را در تاریخ برتانیه استعماری می بینیم، که گاهی در یک مرحله در یک کشور از کسی جانبداری نموده در مرحله دیگر، به اعمال خصمانه، علیه آن، دست برده اند. از همه فعالیت های استعمار برتانیه در طی قرون می توان

بوضاحت مشاهده نمود که این کشور غارتگر، در خارج از مرزهای آن، اهداف استثمار اقتصادی کشورها و ملل، در مرکز همه اقدامات آن، قرار داشته است. از برکت همجو استثمار های بیرونی بوده است، که توانسته است، تا در داخل کشور به رشد جوانب دیگر کمک کند و به رفع نیازمندی های حیات اجتماعی، اقتصادی، علمی تخنیکی و غیره بپردازد و ازین کشور بمتابۀ موزیم بی مثال آثار تاریخی، تمام جهان مبدل سازد. همین حالات رنگ و خصوصیت خاصی به این ملت بخشیده است. در زبان آلمانی ضرب المثلی وجود دارد که می گویند: «دانش قدرت است». این کشور بخصوص در مرحله «مدرنیزیشن» از تجربه سنت های قبلی استفاده نموده، استثمار کشور های دیگر را برای برتری اقتصادی- نظامی در پیش گرفته، بکمک توانمندی اقتصادی به تقویت علم و فرهنگ دست یافته اند، این مرحله تضمین کننده حفظ قدرت شناخته می شود.

بسیار پرابلمهای داخلی کشور، که در پروسه «ملت سازی» در افغانستان بی اثر بوده نمی تواند، همانا دست های نابکار استثمار نگلیس و استفاده سوء از پرابلمها و اختلافات احتمالی ممکن «ایتنی» و «مذهبی» داخلی، منجمله در مناطق مرکزی افغانستان، قابل یاد آوری است. ارزیابی مؤرخ نشان می دهد که این سیاست ترور برتانیه، عدم مؤثریت خود را نشان داد. ممکن برخلاف انتظار زمامداران برتانیه استعماری، یک جنبش وسیع توده یی «پارتیزانها» سراسر کشور را فرا گرفت. علی الرغم تشدید توطئه های انگلیسی و برتری نظامی و اقتصادی آن که موازی با تشدید فشارهای نظامی، از پرداخت رشوه به سران بعضی از اقوام، قبیله ها، و خانواده های بانفوذ، قوای نظامی انگلیس که در شهر های بزرگ، به محاصره گرفته شدند، تا حدی تسهیلات فراهم سازد، اما باز هم، افراد ارتباطی انگلیس را بقتل می رسانیدند. روز گاری هم چندی قبل وجود داشت که انگلیس ها بدون نگهبان خود را در کابل مطمئن و مصئون احساس می نمودند. حال این مداخله گران انگلیسی فقط خود را در عقب دیوار های قلعه "شیرپور" تا حدی محفوظ احساس می کرده اند.

قرار گزارش "هالفین" عبدالرحمن خان با احساس هموطنان خویش در برابر مداخله گران، بخصوص مداخله گران انگلیسی، در مقایسه با محمد یعقوب خان تفاهم بیشتر نشان می داد. لیکن این حقیقت تاریخ را باید از دیده دور نگاه نداریم که علی الرغم احساس عموم مردم، یعنی اکثریت و بخصوص پارتیزان ها، که در پیشاپیش صفوف در مبارزه علیه اشغالگران انگلیسی و افراد ارتباطی از درون جامعه قرار داشته اند، گروه های معینی در سراسر کشور وجود داشته اند که حتی از همان آغاز تأسیس دولت تحت رهبری احمد شاه ابدالی، مسمی به احمد شاه درانی، مؤسس امپراتوری درانی، که چندین دهه قبل از انقلاب فرانسه وارد میدان عمل گردیده بود، یا در پروسه دولت سازی سهم نمی گرفته اند و یا در حالاتی که فرصت داشته اند، در ضدیت با دولت، حتی در زیر سایه پیوند با دول خارجی، در راه آزادی مردم افغانستان سنگ اندازی نموده، حتی در خدمت اشغالگران قرار گرفته اند.

«وارتان گریگوریان» در کتابش تحت عنوان «ظهور افغانستان مُدرن»، سیاست ریفرم و تجدید سالهای ۱۸۸۰م الی ۱۹۴۶م، می نویسد که نخستین «ریفرم های» بزرگ در افغانستان، بعد از سال ۱۸۸۰م آغاز یافته است. موصوف که از امیر عبدالرحمن خان به عنوان «امیر آهنین» از منابع دیگر نقل قول می کند، تذکر می دهد که در زمانی بر تخت و تاج نشست که کشور در نتیجه جنگها و اشغال خارجی، تضعیف گردیده بود. اوضاع را با ذکر قیام های اقوام، مقاومت های فیئودالان، ملاکین زمین و مخالفت های سران قبیله ها، توضیح نموده، از زبان امیر عبدالرحمن خان چنین بیان می دارد: «هر روحانی، ملا و سرکرده قبیله و ده، خود آنها را پادشاه مستقل می دانند و در ۲۰۰ سالی که سپری گردیده است، استقلال و حاکمیت این روحانیون هیچگاه شکستانده نشده است. میرهای ترکستان، میر های هزاره، سران غلزی، قوی تر از پادشاهان بوده اند.» (صفحه ۱۲۹)

همین مؤلف به ادامه می نویسد که امیر، حین ادای حلف وفاداری، تکیه بر اوامر خداوندی چنین اظهار می دارد: «به خواست خداوند، رهایی افغانستان از حملات خارجی و مزاحمت های داخلی، ادای احترام نموده، تواضع در خدمت، از طریق قرار گرفتن

در مواضع مسنولیت، مبتنی بر افکار و روحیه فراهم آوری رفاه و سعادت برای ملت، بخاطر ترقی این مردم، بخاطر رفاه و ایمان راسخ به پیغمبر مقدس محمد (رض).» (صفحه ۱۳۰)

در طی مدت ۲۱ سالی که از سلطنت امیر عبدالرحمن خان سپری گردید، دشوارترین سالها را در مبارزه بخاطر برگشت «ثبات» در بخش امنیت داخلی کشور گذشته است، زمان زیادی را مناطق مرکزی افغانستان، «هزارجات»، غزنی و پکتیکای امروزی و مناطق اقوام «شینواری» و غیره در بر گرفته است. در ده سال اول، طوری که گزارشات و منابع مختلف علایم و «فکت» هائی را بدست می دهد، در مناطق مرکزی، «هزارجات» برخورد متحدانه از جانب اقوام و قبیله های «هزاره» در برابر امیر جدید گزارش نیافته است. بعضی از اقوام هزاره در آغاز از امیر جدید استقبال نموده، از اعتماد بیشتر برخوردار بوده است. نسبت به «شیعه» و «سنی» موقف «نیوترال» مشابه با احمد شاه درانی را داشته است. منبع انگلیسی می نویسد که «دایکندی و دایزنگی» بیشتر متمایل بوده اند، تا به امیر عبدالرحمن خان بیعت نمایند. امیر عملاً فروش بردگان هزاره و شیعه را متوقف ساخت. با وجود آنکه قانونی بوده است. از زمان به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان، بغیر از برده های «کافر»، دیگر بردگان در کابل بفروش نرسیده است.

در یک گزارش نظامی هند برتانوی که تحت شماره ۹، با علایم معین دیگر که در عین زمان از نشانی، «محرّم» نیز کار گرفته شده است، میخوانیم که گزارشگر در عین زمان بر رویت راپور های «کلونل پی. جی. میتلند» Colonel (P. J. Maitland). از سال های ۱۸۸۹م، در گزارش خویش کار گرفته، نوشته های وی در ساحات مختلف با در نظر داشت جوانب مختلف مناطق مرکزی افغانستان، از جغرافیایی گرفته الی ترکیب «ایتنی» و مذهبی، «هزارجات» و «غورات»، که از هزارجات در جایی هم بنام «یاغیستان» نام برده شده است، بطور مفصل مطالب وجود دارد. این تحریرسند در سال ۱۹۱۰م تکمیل و در سال ۱۹۱۱م در یک مطبوعه حکومتی در «سیمله» به چاپ رسیده است. نویسنده در عین زمان تذکر می دهد که این مناطق، در گذشته تقریباً هیچ وقت تحت مطالعه قرار نگرفته است. آنچه در رابطه با منشاء «نژادی» باشندگان می نویسد، تأکید می ورزد که قسمت اعظم معلومات را از زبان افراد نقل نموده، می شود که بعضی اظهارات دقیق نباشد. به عنوان مثال می نویسد که هزاره ها، از جمله بخش «تاتار» ها محسوب می گردند، بسیاری علایم را از خصوصیات و حرکات معشیتی آنها که در مناطق مسکونی فعلی دیده می شوند، با تاتارها شباهت می دهند. بصورت عموم عقیده بر آنست که گویا از بازماندگان «مغل – تاتار» اند، که به پیروی از چنگیزخان، قرار داشته اند. در عین زمان می نویسد که منشأ «تاتار» ها که درین سرزمین مسکن اختیارنموده اند، دقیقاً در جمله جنگی های چنگیز قرار داشته اند. این افراد مجرد بدون فامیل یا بی زن ها بوده اند، که بر حسب همین منبع از محلات مسکونی جدید، یعنی از قطار باشندگان زن گرفته اند.

طوری که در مقاله اینجانب تحت عنوان: «از نسب نامه ملت ها تا هویت ملت ها!»، قسمت هشتم نیز آمده است، باشندگان بومی یا اصلی آنوقت را همین نویسنده «بربرها» (Barbars)، نامیده می گوید که احتمالاً از جمله طوایف «پارسی» بوده باشند. مؤلف می نویسد که بعد از غلبه بی باکانه مغل، باید یقین داشته باشیم که «بربرها» تقریباً بطور کامل از منطقه اخراج ساخته شده بودند و نخستین «تاتار» های مسکن گزین شده، باعث ایجاد نفوس جدید در منطقه گردیده اند. مرد های «تاتار» زندهای نجات یافته «بربرها» را که از حوادث و وقایع جنگ نجات یافته بودند، به زنی گرفته اند و در بین مردم بومی مدغم شده اند. گفته می شود که جنگی های «تاتار» به ده گروپ تقسیم گردیده بودند که هر یک از آن گروپها از خود رهبری داشته اند. همین نویسنده، بدون شک، کلمه پیشوند «دای» را که در پیش نام هر یک ازین گروپ ها قرار دارد، یعنی ده، عدد ۱۰ می داند. مثلاً «دایزنگی» و «دای میرداد» و غیره قبیله ها اند. در عین حال در همین منبع می نویسد که هر گروپ اولی متشکل از صد نفر بوده، در همه این ده گروپ، جمعاً هزار نفر گزارش گردیده است. این منبع بدین دلیل هم، نام «هزاره» را حدس می زند.

در راس همه این هزار باز یک فرمانده قرار داشته، که «هزاره» یاد شده، همانند قبیله های جداگانه یک نام به آن داده شده است. (صفحه ۲۹)

برخی ها هم طوری که همین گزارشگر می نویسد، «هزاره» را از ریشه نسل «چینیایی» می دانند. چنانچه از «ویگنس» (Vignes) نام برده، از وی حکایت می کند، که در گزارش سفرش حین دیدار از غزنی، کابل و افغانستان و همچنان از محل سکونت و دربار امیر دوست محمد خان نوشته است: «باشندگان وحشی و یاغی هزاره در جلگه ها و دشتها، اقوامی از پازماندگان یا سلسله از مناطق پربرف کوهستانی، «هرواه» (Harawah) (احتمالاً خرواه؟) می دانند، که برای اهداف ترافیکی، شناخته شده اند. ازین مردم گفته می شود که گویا تصدیق است که با «گورخا» (Gurkhas) نیپال، از پازماندگان یک ریشه و تنه اند. وقتی عده از آنها به کمپ های ما وارد شدند، شکل و قواره های آنها، با این ادعا ها سر نمی خورد.» (صفحه ۷۱)

در جایی دیگری هم گزارشگر از مناطق مرکزی می نویسد: «... هزاره ها با کمی استثناء، بی سواد اند، بر اساس نام نویسی ها، برای جذب به خدمت عسکری، گاهی هم بطور تعجب آمیز پیشرفت تعلیمی نشان داده اند. «آنها مذهبی نیستند. لیکن خیلی مغرور اند که پیرو عقیدت شیعه اند.» به ادامه علاوه می کند که ملا های هزاره خیلی جدی متوجه وظایف خود اند و به امور دینی مداخله نمی کنند. (صفحه ۷۱). البته باید از نظر دور نداریم که ممکن نویسنده به آن محلات متوجه بوده باشد که برادران هزاره شیعه زندگی داشته اند. همه ما می دانیم که در جمله برادران هزاره «سنی» و «اسماعیلیه» و غیره نیز وجود داشته، همچنان برادران «شیعه مذهب» داریم که هزاره نیستند. برخی ها هم وقتی، کلمه پشتون و یا تاجیک و ازبک را می شنوند، فکر می کنند که همه «سنی» اند، در حالی که ممکن اکثریت باشند، ولی در این منطقه اطراف و همچنان داخل کشور ما، به عنوان مثال در بین پشتون و «قرلباش» نیز شیعه وجود دارد. در جایی دیگر استدلال می نماید، که احساس قبیله بین بخش های مختلف اقوام هزاره با حسادت ها و رقابت ها توأم بوده، این تمایلات به ریشه دوانیدن دشمنی ها یاری رسانیده است. او تأکید می ورزد که اشتباه است هر گاه از آن به مفهوم ده یا قریه و محل افاده شود.

در طی قرون تکثر بقایای این نژاد ادامه داشته است. اینکه همین گروههای اجتماعی، که بنام «هزاره»، یعنی تحت یک نام یاد می شوند، مانند سایر اجتماعات دارای ریشه واحد نبوده، ایجاب بحث جداگانه را می نماید. (در مبحث جدا گانه، تحت عنوان «از نسب نامه ملت ها تاهویت ملت ها» مفصلتر ارایه خواهیم داشت.)

اما آنچه در رابطه با جریان جنگ دوم افغان و انگلیس ارتباط می گیرد، متکی بر گزارشات رسمی نام از اعتبار درست بودن بیشتر بر خوردار می باشد. قبل از آنکه نسبتاً مفصلتر روی برخی از فاکت ها تماس گرفته شود، باید بدانیم که اقوام و قبیله های مسکون در نقاط مرکزی افغانستان بشمول «هزاره جات» همه در پروسه دولت نوین افغانستان موقف واحد، نداشته اند. خلاصه اینکه اگر برخی از سران «هزاره»، در صف قوای انگلیسی قرر داشته اند، برخی ها هم با پارتیزان های ضد انگلیسی همکاری داشته اند. در تحلیل دقیق و افشای حقایق باید، وطنپرستان اصیل در جمله برادران هزاره و صاحب قلمان آنها، بپردازند.

در جایی می نویسد که هزاره ها «اسلحه خوب نداشته اند.» در حاشیه، حتی از خلع سلاح شدن بعضی ها نام می برد. لیکن در سالهای اخیر طوری که می نویسد، یکتعداد تفنگ های «جدید» از کشورهای حوزه خلیج فارس به این سو راه یافته است. لیکن در عین حال تذکار می یابد که در «مقایسه با همسایگان افغان آنها، از نسل جنگی نیستند، لیکن اگر صحیح رهبری شوند و یا بر اساس کینه و عداوت شیعه برای سید افغان تحریک شوند، آنها به دشمنان مخوف مبدل خواهند شد. این امر زمانی به ثبوت رسید که هزاره ها با سلاح های خراب و با بی نظمی، مانع قوای امیر در مدت سه سال شورش و طغیان ویاغیگری گردیده بودند.» (گزارش نظامی در باره هزارجات، «جنرال ستاف هند»، چاپ، ۱۹۱۱م صفحه ۶۷)

به ادامه، همین گزارشگر می نویسد که در «احساس خود هزاره ها با انگلیس ها، مصممانه و دوستانه اند، البته آنانی که بسوی افغانها بحیث دشمن می نگرند. بنابر همین ارزیابی گزارشگر می نویسد که آنها « با خشنودی حاکمیت برتانوی را خواهند پذیرفت. » (همانجا)

متصل به متن فوق می نویسد: «انتظار می رود که هر گونه کمک ای که در توان آنها باشد در صورت وقوع دوباره رویداد های خصمانه با افغانها، با ما خواهند نمودند.» (همانجا) در عین زمان متذکر می شود که از نگاه کمی باید «تعداد عسکر زیاد انتظار نداشته باشیم»، ممکن در توظیف و استفاده از آنها برای دفع دشمن، در جلوگیری از نفوذ آنها در حوزه دریای هیلمند کار گرفته شود. آنها در تپه های بلند بحیث واحد های پیاده در مناطق مسکونی یا وطنی خود شان، برتری خواهند داشت. در چهار چوب اهداف عمومی، در صورتی که خوب مجهز گردند، می توانند بحیث دسته های پیشقدم از آنها کار گرفته شود. برای کار روی سرک ها، قطار آهن، یا امور نظامی، هزاره ها همیشه قابل دسترسی می باشند. آنها در انجام اکملات و ترانسپورت، حاضر بوده اند زمانی که، فرقه « سر دونالد استیوارتس » ( Sir Donald Steward's Division ) در سال ۱۸۸۰م از هزاره های غزنی طلب می نموده است. (همانجا)

بصورت تقریبی قوت های جنگی اقوام عمده هزاره را در یک جدول با محتوای ذیل قلمداد نموده است:

|            |          |
|------------|----------|
| اقوام      | قوت جنگی |
| دایکندی ها | ۲۰۸۰۰    |
| دایزنگی ها | ۲۴۰۰۰    |
| بیسود      | ۴۰۰۰۰    |
| دایمیرداد  | ۴۰۰۰     |
| جاغوری     | ۴۷۰۰۰    |
| اروزگانی   | ۲۵۰۰۰    |
| پولادا     | ۱۸۰۰۰    |
| جغتو       | ۱۷۰۰۰    |
| محمد خواجه | ۶۶۵۰     |
| چهار دسته  | ۳۷۰۰     |
| مجموعه     | ۲۰۶۱۵۰   |

گزارشگر می نویسد که تا زمانی که برای آنها، تفنگ و مرمی برای این کمیت، تهیه نشده باشد، به جز یک گروه مزدهم، یا مجهز با شمشیر و چاقو نقش دیگری نخواهند داشت. همین منبع می نویسد که با ورود امیر حاضر (امیر عبدالرحمن خان)، هزاره ها تشویق به ثبت نام در اردوی افغان گردیدند. از جمله از جغتو بطور خاص نام می برد، که تعدادی از قوای پیاده و سوار بشمول واحد های شتر سوار و بخش های مهتری نام برده شده است. در اردوی افغانستان واحد های پیاده و پیش آهنگ، چون راه سازی ومین گذاری، هزاره، در کابل و جگدک در همان سالها نام برده شده است. از چهار گروه پیش آهنگ (Sapper and Miner) در قندهار که فقط اخیراً بنیاد یافته است، تذکر بعمل آمده است. واحد های پیاده بنام «پلتن-ای-قره باغی» و «پلتن - ای - مالستان» یاد گردیده اند. آخری بطور کامل از هزاره های غزنی، مربوط محمد خواجه، چهار دسته و جغتو تشکیل یافته بود. « در حال حاضر (۱۹۰۹)، در لغمان تقرر یافته اند. «پلتن - ای - مالستانی در گلدره و شکر دره فوق کابل، مستقر می باشد» (صفحه ۶۸)

در عین زمان از سهمگیری افراد مربوط اقوام هزاره در ادوی هند برتانوی نام می برد. از جمله از شمولیت اقوام ذیل هزارجات در واحد ۱۰۶ پیش آهنگ در اردوی هند برتانوی گزارش شده است:

|          |                          |
|----------|--------------------------|
| ۴۲۷..... | جاغوری                   |
| ۲۰۰..... | اروزگانی بشمول دای چوپان |
| ۵۰.....  | بیسود                    |
| ۱۱۴..... | دایزنگی و دایکندی        |
| ۶۲.....  | پولادا                   |
| ۱۱.....  | هزاره های غزنی           |

یکی از مغشوشیت ها در استعمال کلمات در انزمان اینست که برتانوی ها، عساکر اجیر و محلی را که در اردوی برتانوی جذب می نموده اند، نام هند و در زمان اقامت آنها بنام افغانستان یاد می نموده اند. بناءً دقیقاً درین منبع تفکیک درست صورت نگرفته است، که کدام قوت ها، یا افراد اقوام هزاره، دقیق در اردوی عبدالرحمن خان شامل بوده اند.

«نفت الله هالفین» می نویسد که عبدالرحمن خان، با احساس هموطنانش در برابر مداخله گران تفاهم بیشتری در مقایسه با محمد یعقوب خان نشان می داده است. در عین زمان، شرایط زیادی از معاهده گندمک را برسمیت نشناخت. لیکن انگلیس ها طوری که مؤرخ می نویسد، توانستند کنترل خویش را بر سیاست خارجی افغانستان تثبیت نمایند. این موضوعات را نفت الله هالفین، بحیث نتایج عمده جنگ دوم افغان – انگلیس، قلمداد نموده است. درین گزارش هم چنان تذکر داده می شود که انگلیس ها، تلاش بکار برده اند، تا قندهار را نیز از پیکر افغانستان جدا نموده و توسط کدام دست نشانده اداره نمایند. لکن باید ازین هدف منصرف می شدند. بتاريخ ۱۷ جولای ۱۸۸۰م، حکمران هرات محمد ایوب خان ( مسمی به شیر میوند). «بریگاد» انگلیسی تحت فرماندهی جنرال بوروس (Borrows) را در منطقه میوند سرکوب نمود. در نتیجه اشغالگران مجبور به خارج نمودن قوای آن از قندهار و سایر شهرها و ولایات افغانستان گردیدند. پس از جنگ ۱۸۷۸م الی ۱۸۸۰م انگلیس، هنوز هم، به تضعیف افغانستان و تقویت مواضع خویش درین کشور تلاش می نموده است.

امیر عبدالرحمن خان در مدت بیش از یک دهه در تلاش بوده است، تا بر اوضاع داخلی مسلط شود و ثبات را در کشور بر گرداند. یکی از بزرگترین عملیات های وی در سال ۱۸۹۳م، علیه نقاط مرکزی، یا «هزاره جات» که به «باغیستان» شهرت یافته بود، گزارش یافته است. در تحت همین شرایط دشوار داخلی بوده است، که دولت مذاکرات با وزیر خارجه وقت (سکرتر دولت در امور خارجی انگلیس در هند) امپراتوری برتانوی، هنری مورتیمر دیورند (Henry Mortimer Durand)، در سال ۱۸۹۳م در کابل انجام داده است. این موضوع، بر سر محدود ساختن ملکیت اشغالی انگلیس در هند با قلمرو افغانستان، بوده است. هالفین در باره فضاء، محتوا و مفهوم مذاکرات را سالها بعد در روزنامه «اصلاح» می خواند و چنین توضیح می دارد: « از آنجائی که در جریان این مذاکرات ... یک اردوی قوی برتانیه ... در سرحدات افغانستان متمرکز بوده است، امیر عبدالرحمن خان، در سال ۱۸۹۳م مجبور به امضای قرار داد گردیده است. خط تصنعی «دیورند» را، بحیث سرحد افغانستان برسمیت شناخت.» در نتیجه، هند – برتانوی قسمتی از قلمرو افغانستان را بدست آورد که اقوام پشتون در آن سکونت می نمودند.

«خط دیورند» مردم افغانستان را از هم جدا ساخت. امیر عبدالرحمن خان بر حسب همین منبع مجبور گردیده است از **حق افغانستان بر سوات، باجور، چترال و سمت بزرگ وزیرستان، داور (Davar)، چاگی (Chageh)، منصرف گردد**، که مردم آنرا اساساً از اقوام پشتون یا «پتان» های مناطق شرقی تشکیل می داد. سرحد از داخل مناطق مسکونی اقوام مومند، افریدی، شنواری، یوسفزی و کاکر عبور داده شده است. این واقعه را اقوام و سایر تشکل های قبیلوی منطقوی خبر داده اند. این رویداد به پروسه ثبات ملی افغانها صدمات بزرگی وارد آورد است.



لندن با ورود فشار های سنگین نظامی از خارج و استفاده از بحران و بی ثباتی داخلی، بخصوص از طریق نفوذ در بین اقوام هزاره، که در فوق نمونه هایی از مداخلات برتانیه و همکاری برخی از سران اقوام هزاره بیان گردیده است، استقلال افغانستان را در عرصه سیاست خارجی و امکان پیوند های بین المللی ربود، به امید اینکه افغانستان ازین طریق مجبور خواهد شد، تا تنها با برتانیه مناسبات خویش را توسعه و تعمیق ببخشد. بنا بر برداشت و ارزیابی مؤرخ این محاسبه انگلیس غلط از آزمایش زمان برآمد. افغان ها هیچگاه نمی خواسته اند، با دشمنان خود مناسبات برقرار نمایند. بر روی انگلیس دخول به افغانستان مسدود بوده است. در همین منبع آمده است، که حتی حکمران انگلیسی در هند، به این نظر بوده است که کابل باید توسط یک نماینده صاحب اعتبار، یعنی منصبدار اسلامی که مسکون و تبعه هند می بود، نمایندگی می کرد. بناءً طوری که بار ها یاد آوری گردیده است، مؤرخ تأکید بعمل می آورد، که تجرید افغانستان از جهان خارج، مانع جدی انکشاف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی افغانستان می گردید.

در دوران سلطنت امیر عبدالرحمن خان، بار دیگر پرابلمهای بی شمار، در حیات افغانها تراکم نموده بود. وقوع حوادث «بحث بر انگیز» زیادی را «مؤرخین» و صاحب نظران افغانی، مطرح می سازند. ادعا های ضد و نقیض زیادی که در تضاد و مقابله با یکدیگر قرار دارند، بیشتر در محافل غیر رسمی مطرح می گردد. بعضی از مؤرخین و محققین خارجی، برداشت دیگری از امیر عبدالرحمن خان دارند.

در سلسله های قبلی، اشارات و توضیحاتی در رابطه با سیاست استعماری انگلیس در منطقه، مقدمات قسمتی از وقایع که با «خط دیورند» انجامیده است، تذکار یافته است. چون این موضوع با دوره امیر عبدالرحمن مصادف بوده است، بیهوده نخواهد بود، هرگاه بعضی از وقایع را ازین مرحله بطور مختصر تذکر دهم. نویسنده تعهد می سپارد که «فکت» ها را نه بحساب جانبداری و نه بحساب مخالفت با شخص امیر، بلکه خاص بخاطر کمک ممکن به روشن شدن بعضی از مسایل تاریخی کشور ما هدف است، که می شود تا همین مرحله، ردپی منفی خود را داشته باشد.

گزارش یاد شده، در یک حکایت خود می نویسد که، «در برابر هدایت و یا امریه، «ایوان سمیت» (Evan Smith) بیان می دارد که فیض محمد، سرکرده چهار دسته (Chahar Dasta)، بدون اجازه و خارج از صلاحیت خود، قریه «خروتی» را مورد حمله قرار داده بود. این عمل باعث وادار ساختن انتقام گیری از جانب افغان ها گردید. در یک وقعه کوتاه، تمام باشندگان هزاره، مسکون قره باغ، بدام این عداوت و دشمنی افتادند. چشم دید ها و گواهی بطور نامعلوم تلخ بوده است. با وجود آنکه هزاره ها در یک فرصت بدریافت تفنگ موفق شدند، لیکن منفعت کلی با جانب افغانها بود، زمانی که فرقه «سر دونالد استیوارت» (Sir Donald Stewart's Division) در اپریل ۱۸۸۰م بسوی غزنی به حرکت می آید. غزایی های دهات غزنی، خانه های خود را ترک نمودند. بر حسب عادات افغانی، با نزدیک شدن قوای برتانوی، بدون شک، یکی با دیگری از مخالفان می پیوندند. «همانجا» در همین فرصت «هزاره ها یکبار دیگر فرصت را غنیمت شمرده، ازین خلا استفاده نموده، هر یکی از دهات افغانها را به آتش زدند، درخت های میوه یی و غیره را تخریب و بدین ترتیب دارایی آنها را نابود نمودند.» (همانجا)

در همین گزارش، گزارشگر انگلیسی مدعی شده است، که افسران سیاسی انگلیسی تلاش می کردند، تا ازین عمل جلوگیری نمایند، ولی موفق نشده اند. از موجودیت سران متعدد هزاره ها، در قرارگاه های نظامی انگلیس نام برده اند، در حقیقت به همکاری سران نیاز داشته اند، البته مجبور به قبول بهانه ها و دروغ سران اقوام هزاره می شدند. در چنین اوضاع مشابه، هزاره جات شهرت «یاغستان» را بخود کسب کرده بود.

در همین گزارش همچنان آمده است، همه اعمال فوق را هزاره های محمد خواجه و چهار دسته انجام داده اند در رابطه با قوم جاغوری، می نویسد که در زمان قبل از رسیدن قوای فرقه «سر دونالد استیوارت» (Sir Donald Stewart's Division)، هیچ

نوع سهم در جنگ علیه افغانها نداشته اند. سرکرده آن از هواداران امیر شیرعلی خان بوده است. در تحت همچو شرایط بوده است که انگلیس توانست، امیر شیر علی خان را به عقب نشینی و شکست روبرو سازد. هزاره های جغتو به قول همین منبع، به فرقه «سر دونالد استیوارت» ( Sir Donald Stewart's Division ) کمک های وسیع نموده اند. همین منبع از همکاری های همه جانبه رجب علی خان، سرکرده این قوم تذکر می دهد. همین عوامل و بی ثباتی های داخلی و کشیدگی ها که به همبستگی ملی و اجتماعی صدمات سنگین وارد می آورده است، در از دست دادن قلمرو های افغانستان که به مراحل مختلف صورت پذیرفته است، بدون اثرات منفی نبوده است. این پروسه با انکشافات اروپا از ریشه تفاوت داشته است. درین مرحله در سراسر افغانستان، تمام گروپ های اجتماعی و «اینتی» مشغول تربیت حیوانات «کوچک»، عمدتاً بز و گوسفند و به پیمانۀ محدودتر، گاو، اسب و شترو یا مشغول کشت و زراعت و باغداری، با وسایل ابتدایی بوده اند. درچنین شرایط دول سلطنتی ضعیف، ویا با جریانات و سرکشی ها و عدم پرداخت مالیات روبرو می گردیده اند، طبیعتاً در پروسه رشد نظام دولتی اثرات ناگوار و ترمز دهنده داشته است.

ادامه دارد...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی این مطلب و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

